

نوشته: آدولفو سانچز واسکز  
ترجمه: اکرم خمسه‌ای  
مینا سماروک

## ستیز تولید سرمایه‌داری با هنر

کرنل مارکس در آثار خود به رابطه میان هنر و سرمایه‌داری اشارات فراوان دارد. از آنجا که از نظرگاه وی بعد زیبایی شناختی، دنیای واقعی و سروری هستی بشر را شکل می‌دهد. طبیعتاً وی به کیفیت هنر یعنی تجلی استعدادهای خلاق بشری در جامعه سرمایه‌داری دل‌بستگی داشته است. او پس از آنکه ماهیت استثمار تولید سرمایه‌داری را نشان داد، اشاره کرد که این تولید با فن‌های از یک‌سو و ربه‌های معنوی بشر، مانند شعر و هنر، درستیز است. جامع علوم انسانی

مارکس در کتاب «نظریه‌های ارزش اضافی» با توجه به ستیز سرمایه‌داری با هنر، بر این امر تأکید فراوان کرده، و به‌شترت «انتصاددان

### 1- Storch

دهه اول قرن نوزدهم. که امروزه ناهش به‌بوته فراموشی افتاده است. تذکر شده است که رابطه میان تولید مادی و بازآوری‌های معنوی به آن سادگی که وی می‌پنداشته. نیست.

از آنجا که این دوگونه تولید باصویر خاصی از سازمان اجتماعی در ارتباط می‌باشند. لذا مارکس معتقد بود که تولید مادی - در شرایط سرمایه‌داری - نه تنها به‌رشد و تحول هنری فرصت تجلی نمی‌بخشد. بلکه رشد و تحول آنرا نیز به تأخیر می‌افکند. تولید مادی افزونتر و گسترده‌تر. ضرورتاً هنر برتری را بوجود نمی‌آورد. و اگر در چنین جامعه‌ای خلاقیت هنری شکوفا می‌گردد. به علت رشد تولید مادی نیست. بلکه در تناقض با آن رشد می‌کند. مارکس باطعنه می‌گوید: «این شکوفایی همان پندار خطایی است که فرانسویان در قرن هجدهم دستخوش آن بودند. پنداری که لسپنگ<sup>۱</sup> آن را مورد تمسخر قرار داد. فرانسویان می‌گفتند: «چرا ما که در مکانیک و غیره نسبت به پیشینیان جلو تر هستیم. نتوانیم اثری هنری نیز بیافرینیم و هنریاد<sup>۲</sup> را جانشین ایللیاد<sup>۳</sup> سازیم؟»

در کتاب «نظریه‌های ارزش اضافی». همچنان به ضدیت میان هنر و سرمایه‌داری اشاره شده است. اما روشن نیست که این ضدیت چه چیزی را شامل می‌گردد. مارکس تصریح نکرده است که می‌توان گفت این ضدیت ماهیتی اساسی دارد: یا نه؟ و تا چه حد رشد و تحول و خلاقیت هنری را محدود می‌کند. و آباداری چنان قدرتی نیست که از شکوفایی هنر. و رشد شرایط نامطلوبی که نظام سرمایه‌داری پدید می‌آورد. جلوگیری نماید؟

در آثار مارکس. برای این پرسشها می‌توان پاسخهایی یافت. هر چند که وی بصراحت چنین ضابطه‌هایی را نشان نداده است. در ابتدا اگر از میان آثار گوناگون وی. نظریه‌های او را در باره رابطه میان هنر و اقتصاد. اساس تولید سرمایه‌داری. رابطه میان تولید و مصرف.

1. Lessing      2. Henriade      3. Iliad.

ضدیت میان کار خلاق و غیر خلاق. رابطه میان هنر و کار را برگیریم.  
 می‌توانیم پاسخ این پرسشها را در بایوم و آنرا به نام وی توضیح دهیم.  
 ما به کمک نوشته‌های مارکس، می‌کوشیم در صفحات بعد خاستگاه  
 و ماهیت ستیز سرمایه‌داری را با هنر نشان دهیم. اما پیش از همه در  
 ارتباط با سرمایه‌داری و بارآوریهای هنری، باید دو مفهوم را کنار بگذاریم  
 زیرا ممکن است این دو مفهوم ماهیت واقعی ضدیت میان هنر و  
 سرمایه‌داری را بپوشاند. این دو مفهوم بیابگر دو نوع ضدیت می‌باشند:  
 ۱- ضدیتی که قانون رشد و تحول ناهمگون بارآوریهای هنری و تولید  
 مادی را (که توسط مارکس گسترش یافته است) بیان می‌کند.  
 ۲- ضدیت ایدئولوژیکی، یعنی ضدیت میان ایدئولوژی هنرمندان  
 ایدئولوژی سرمایه‌داری.

### قانون رشد و تحول ناهمگون هنر و اقتصاد

مارکس با توجه به ستیز میان تولید سرمایه‌داری و بارآوریهای  
 معنوی، تأکید کرده که این ستیز به ویژه در مورد هنر صادق است. تأیید  
 ضمنی چنین مطلبی، این است که این ستیز در تمام رشته‌های بارآوریهای  
 معنوی با قدرت یکسان نشان داده نشده است. می‌توان گفت که نه تنها  
 تولید سرمایه‌داری با صور گوناگون بارآوریهای هنری در ستیز نیست،  
 بلکه در پاره‌ای موارد با آن هیچگونه تناقضی نداشته و حتی با برخی از  
 اشکال بارآوریهای معنوی، همخوانی دارد. علم را در نظر بگیرید. به  
 ویژه علوم طبیعی، که در زمینه روابط تولید سرمایه‌داری رشد و تکامل  
 می‌یابد. به عقیده مارکس، علم نیروی پیشانی است که شرط لازم تکامل آن.  
 در و راه رشد و تولید، فرار دادن تولید مادی به توبه خود عامل تعیین  
 کننده‌ای در پیشرفت علم است. خواستارهای تولید سرمایه‌داری، در  
 حکم انگیزه‌ای مهم برای تکامل علم می‌باشد. می‌توان گفت ماهیت علم  
 نوین با مسائل علمی که ناشی از دگرگونی طبیعت، از آغاز تا اوج

سرمایه‌داری است. رابطه نزدیکی دارد. بنابراین: شاخه‌ای از بارآوری معنوی، یعنی علم، در نتیجه رشد و تحول مادی پیشرفت می‌کند. هر قدر تولید مادی توسعه یافته‌تر باشد، رشد و تکامل علمی افزون‌تر، یعنی درک قوانین طبیعت، عمیق‌تر است. علم پایه‌ای تولید پیشرفت می‌کند و اگر میان آنها مغایرتی وجود دارد، به آن حذی نیست که در میان سایر رشته‌های بارآور بهیای معنوی و تولید مادی به چشم می‌خورد. این همخوانی آشکار، از قرابت علم و تولید نشأت می‌گیرد.

هنر و ادبیات، صریحاً پاسخگوی خواستارهای تولید مادی نیستند. تولید مادی بگونه‌ای مستقیم، تعیین‌کننده محتوی یا شکل اثر هنری نیست. جهت کلی رشد و تحول را مشخص نمی‌کند و نیز به این امر باور ندارد که هنر تنها در یک جامعه معین شکوفایی شود. می‌توان به رابطه میان پیشرفتهای علم شیمی (در قرن نوزدهم) و خواستارهای صنعت نساجی اشاره کرد، و با رابطه میان پیشرفتهای خارق‌العاده فیزیک هسته‌ای (در قرن بیستم) و نقش ویژه‌ای که در دستگاههای نظامی و غیر نظامی داشته‌اند استناد کرد. به عقیده انگلس، نمی‌توان میان رمانتسیم اوایل قرن نوزدهم و شرایط تولیدی آن عصر، و با میان ظهور هنر انتزاعی از قرن حاضر، و تولید مادی معاصر، رابطه‌ای بلاواسطه یافت. چه در این صورت، به ساده انگاری محکوم می‌شویم.

این بدان معنی نیست که هنر هیچگونه رابطه‌ای با نیروهای تولیدی ندارد. در تحلیل نمایی، اثر این نیروها بر هنر کاملاً آشکار است. هر چند که مآلا، رشد و تحول فکری با بنیان اقتصادی در ارتباط است. هنر و ادبیات جزئی از تمامیت اجتماعی پیچیده‌ای است که نه تنها با بنیان اقتصادی، بلکه با رشته‌های دیگری از روبنای این تولید نیز، روابط تنگاتنگ و پیچیده و چند جانبه دارد.

نتیجه آنکه هنر و ادبیات اگر چه به شرایط اقتصادی وابسته است،

استقلال نسبی دارد. که براتب از استقلال علم گسترده‌تر است. میزان چنین استقلالی، با شمار عواملی که هنر و اقتصاد را به یکدیگر پیوند می‌دهد، بستگی دارد و ژورنی و کاسنی می‌باشد. بدین گونه که هر اندازه بارآور بهای هنری، از تولید مادی فاصله بگیرد، رشد هنری و اقتصادی نیز با یکدیگر تفاوت بیشتری پیدا می‌کنند. این تفاوت را می‌توان در هنر یونان دید که به اوج خود می‌رسد. زیرا در جامعه‌ای به وجود آمد که متخصه آن پایین بودن سطح نیروهای تولید مادی بوده است.

علت چنین رشد و تحول ناممگون را که مارکس، نه تنها در هنر یونان بلکه حتی در آثار شکسپیر توضیح می‌دهد، نباید تنها در نیروهای تولید باز جست، بلکه باید آنرا در ذات عوامل واسطه‌ای بینابینی یافت که زیربنا و روبنا را به یکدیگر ارتباط می‌دهند. در میان عوامل واسطه‌ای، که وی با اشاره به هنر یونان آنرا در مد نظر قرار می‌دهد، مفهوم خاص طبیعت و روابط اجتماعی است که این روابط از طریق اشاعه و گسترش رؤیاپردازی به ظهور افسانه‌شناسی یونان، یعنی زمینه بارور و حاصلخیزه هنر یونان قدیم انجامید.

درست به همان دلیل که در جامعه یونان باستان تولید مادی به تنهایی نمی‌توانست موجبات عظمت هنر یونان را فراهم سازد، نباید علل شکوفایی و انحطاط هنر را تنها در تولید سرمایه‌داری بجوییم. در اینجا هم، این فراز و فرود هنر را باید از طریق ماهیت عوامل بینابینی هنر و اقتصاد، توجیه کرد.

مارکس، میان تولید سرمایه‌داری و هنری شیخی می‌باشد که نمایانگر رابطه منفی تولید مادی و هنری است. اما در این مورد، رابطه منفی، نتیجه تأثیر عوامل بینابینی خاص، که بیانگر رشد و تحول ناممگون اقتصاد و هنرنده نیست، بلکه صرفاً ناشی از شرایط تولید سرمایه‌داری هستند. این رابطه منفی را نمی‌توان در شرایط پیش از

سرمایه‌داری (نظیر جامعه یونان) پیدا کرد.

با اشاره به قانون رشد و تحول ناهمگون هنر و اقتصاد، شکوفایی هنر در جوامع توسعه نیافته از لحاظ اقتصادی، تا آن اندازه است که نظیر آنرا در جوامع توسعه یافته، از لحاظ اقتصادی نمی‌توان یافت. در اینباره مثال مارکس از هنر یونان، کاملاً گویا است. تولید مادی در هیچیک از جوامع پیش از سرمایه‌داری، و حتی در جوامع ابتدایی که هنر نسبتاً با تولید مادی در ارتباط بود، با هنر ستیزی نداشته است. بنابراین، تنها در شرایط سرمایه‌داری است که تولید مادی با هنر در ستیز است. طبق نظر مارکس، سرمایه‌داری با ماهیت ویژه خود آن سازمان اقتصادی-اجتماعی را شکل می‌دهد که با هنر بیگانه است و با آن به مخالفت برمی‌خیزد.

تضاد تولید مادی با بارآوردیهای هنری در جوامع غیر سرمایه‌داری خلصت واقعی ندارد. بدین معنی که ریشه این تضاد صرفاً در ذات سازمان اقتصادی جوامع غیر سرمایه‌داری نیست، بلکه در شبکه پیچیده‌ای از عوامل بنیادینی است که هنر و بیان اقتصادی را به یکدیگر می‌پیوندد. - هنگامی که مارکس ستیز تولید مادی را با هنر بیان می‌کند، می‌توان از آن تعبیر و تفسیر غلطی به دست آورد. و بسادگی آنرا تظاھری از قانون رشد و تحول ناهمگون هنر و اقتصاد دانست. هر چند که این پدیده به هیچوجه نمودی از این قانون نیست. همانطور که وی توضیح داده است، در حقیقت، قانون مزبور به‌تنهایی بر این فرضیه نیست که انواع مخصوصی از تولید مادی موافق و انواع دیگر مخالف با هنرند. این قانون نشان نمی‌دهد که در این شرایط، شکل خاصی از تولید بنحوی بر هنر تأثیر می‌گذارد. تنها حکمی که از این قانون مستفاد می‌شود، اینست که از آنجا که هنر یک استقلال نسبی دارد، ممکن است رشد و تحول آن به حدی برسد که نسبت به نیروهای اقتصادی-اجتماعی (بسیار نظام تولید مادی

حاکم) پیشروتر یا عقب مانده تر باشد. فرضیه سئیز سرمایه داری با هنر. رابطه مستقیمی بین هنر و اقتصاد به وجود می آورد. گذشته از این، چنین رابطه ای منفی است. یعنی تولید سرمایه داری، بنا بر مابیت خاص خود، با هنر تناسبی ندارد.

از آنجا که این فرضیه بر رشد و تحول ناممگون هنر و اقتصاد تأکید می کند. برای مثال، شکل پیشرفته تولید در کنار هنر منحنی به حیات خود ادامه می دهد به نظر می رسد که در این فانون استثنایی وجود داشته باشد. که در مراحل رشد و تحول، ریشه های این احتلال به خصیلت ویژه تولید مادی بستگی دارد، و استقلال نسبی هنر را در ارتباط با شالوده اقتصادی آن نابود می سازد. بهر حال، واقعیت نشان می دهد که هر چند تولید مادی سرمایه داری اساساً با هنر در ستیز است. هنر در چند قرن اخیر شکوفاشده (بالزاک،<sup>۱</sup> تولستوی،<sup>۲</sup> ویتمن،<sup>۳</sup> پو،<sup>۴</sup> سزان،<sup>۵</sup> و غیره) و نیز در شرایط سرمایه داری امروز، همچنان بالنده و شکوفاست (مان،<sup>۶</sup> فاکر،<sup>۷</sup> پیکاسو،<sup>۸</sup> چاپلین،<sup>۹</sup> و غیره).

نماید پنداشت که هنر متناسب با شکل تولید مادی پیشرفته، رشد یافته است. برعکس، رشد و تحول ناممگون هنر، بر حسب تولید مادی، در شرایط سرمایه داری به موجودیت خود ادامه می دهد، زیرا اگر چه هنر در اوج تولید سرمایه داری و نیرومندی آن، حتی شکوفا می شود. اما همچنان در شرایط نامناسب اقتصادی به رشد خود ادامه می دهد. چون ما در اینجا با تضادهای فرعی و گذرای سروکار داریم که چیرگی بر آنها به واسطه دیگر گونی سطحی در خصوصیت تولید سرمایه داری امکان پذیر است.

پرتال جامع علوم انسانی

- |            |            |             |        |
|------------|------------|-------------|--------|
| 1- Balzac  | 2- Tolstoy | 3- Whitman  | 4- Poe |
| 5- Cezanne | 6- Mann    | 7- Faulkner |        |
| 8- Picasso | 9- Chaplin |             |        |

این حقیقت که هنر می‌تواند موجودیت خود را حذف کند. تضاد میان تولید مادی و هنری را نفی نمی‌کند. برعکس. مادر چنین شرایطی با تضادهای اصلی روبرواییم و شکوفایی هنر. زمانی به حقیقت می‌پیوندد که از چنگ تولید سرمایه‌داری رها شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی